

افزایش قدرت چین و واکنش ایالات متحده و هند در برابر آن

ابومحمد عسگرخانی^۱ - محمدجواد قهرمانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۰

چکیده

بعد از فروپاشی شوروی رهبران چین با اذعان به کاهش قدرت ایالات متحده و حرکت جهان به سمت چند-قطبی شدن شروع به موازنه سازی خارجی در برابر ایالات متحده کردند. همکاری این کشور با روسیه در این دوران تجلی این امر بود. اما بعد از بحران کوزوو و آشکار شدن ضعف روسیه این کشور به تک قطبی بودن جهان واقف شد. در نتیجه از این زمان به موازنه سازی داخلی روی آورد. این امر قدرتمند شدن این کشور را در ابعاد مختلف در پی داشت که طبیعتاً واکنش دیگر کشورها از جمله آمریکا یعنی قطب اصلی نظام بین‌الملل و نیز کشورهای همسایه که با این کشور اختلافاتی را دارند در پی خواهد داشت. اصلی ترین کشور همسایه چین، هند است که در حال توسعه سریع و خواهان ایفای نقش در نظام بین‌الملل است. سوال اصلی در این مقاله این است که ایالات متحده

۱. دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران asgarkha@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تهران

به عنوان قطب نظام بین الملل و هند به عنوان همسایه چین چه واکنشی در قبال قدرت فزاینده چین خواهند داشت؟ همچنین هدف مقاله پاسخگویی به این پرسش نیز هست که چرا با توجه به اینکه چین در پی موازنه سازی خارجی نبوده ایالات متحده از طریق همکاری با هند در پی موازنه سازی در برابر این کشور بوده است؟ در این مقاله استدلال می‌شود که افزایش قدرت چین استلزاماتی را برای ایالات متحده و هند داشته است. ایالات متحده نمی‌خواهد چین به یک هژمون در آسیا تبدیل شود و هند از افزایش قدرت نظامی چین و نفوذ آن در جنوب آسیا و همچنین روابط آن با پاکستان هراس دارد. فرضیه اصلی این است که افزایش قدرت چین دو کشور را مجبور به نزدیک شدن به یکدیگر و ایجاد موازنه در برابر آن کرده است تا از عواقب افزایش قدرت و نفوذ این کشور در امان بمانند.

واژگان کلیدی: چین، هند، ایالات متحده، پاکستان، موازنه سازی داخلی، هژمونی

مقدمه

قدرت، منطق رفتار دولت هاست. همه دولت‌ها در نظام بین‌الملل به دنبال کسب، حفظ و افزایش قدرت خود می‌باشند. همه دولت‌ها در نظام بین‌الملل به دنبال افزایش قدرت خود هستند و این امر تا بدانجا مرحله هژمونیک شدن دولت تداوم می‌یابد. هژمون صرفاً می‌تواند منطقه‌ای باشد نه جهانی. وقتی یک هژمون(هژمون منطقه‌ای) شکل گرفت، از بوجود آمدن همسنگ خود(هژمون منطقه‌ای) در سایر مناطق خودداری می‌کند. در واقع دولتی که بتواند موقعیت هژمون منطقه‌ای را بدست آورد به عنوان توازن بخش فرامنطقه‌ای عمل خواهد کرد. معهذاً هژمون

های فرامنطقه‌ای همواره ترجیح می‌دهند بگذارند قدرت‌های بزرگ محلی به مهار کشور خواهان هژمونی بپردازند. البته این شیوه همیشه جوابگو نیست و هژمون خود ناگزیر می‌شود پا پیش گذاشته و در مقابل قدرت نوظهور توازن ایجاد کند. در قرن بیستم نیروهای نظامی آمریکا چندین بار به اروپا و شمال شرقی آسیا اعزام شدند و الگوی گسیل آنها از منطق فوق پیروی می‌کرد. ایالات متحده تلاش می‌نمود تا موقعیت بی‌همتای خویش به عنوان تنها هژمونی منطقه‌ای دنیا حفظ کند (Mearsheimer, 2001: 2-20).

ایالات متحده در آغاز قرن بیست و یکم به عنوان تنها هژمون منطقه‌ای در سطح جهان، از تبدیل شدن چین در منطقه آسیا به یک هژمون جلوگیری خواهد کرد. ایالات متحده ابتدا از طریق همکاری با کشورهای منطقه‌ای این امر را انجام خواهد داد. بهترین کشور همسایه چین که می‌تواند در برابر این کشور نقش بازدارنده و موازنه‌گر ایجاد کند، هند است. ایالات متحده و هند از طریق همکاری با یکدیگر در ابعاد مختلف سعی در موازنه سازی در برابر چین دارند. اقدامات چین در سطح منطقه برای هند نیز دارای الزاماتی می‌باشد. برای مثال روابط چین و پاکستان برای هند بسیار تعیین کننده است. تا جایی که می‌توان گفت که هند اصلی‌ترین عامل تاثیر گذار بر سیاست این دو کشور در قبال یکدیگر است.

استراتژی دولت‌ها بسته به نوع توزیع قدرت در نظام بین الملل (قطبیت^۱) و درک رهبران از آن، متفاوت است. نمی‌توان رفتار دولت‌ها را آنگونه که والتز^۲ می‌گوید صرفاً بر اساس قطبیت در نظام بین الملل توضیح داد. در توضیح رفتار چین باید علاوه بر قطبیت، درک رهبران این کشور را نیز در نظر گرفت. پس از فروپاشی شوروی، رهبران چین با این تصور که قدرت آمریکا نیز در حال نزول

1 Polarity

2 Waltz

است و جهان در حال چند قطبی شدن است، شروع به موازنه‌سازی خارجی در برابر آمریکا کردند. دیپلماسی چندجانبه چین در طول دهه ۱۹۹۰ موید این امر است. اما بعد از مساله کوزوو^۱ و آشکار شدن ضعف روسیه، رهبران چین متقاعد شدند که جهان تک قطبی است واز اینرو استراتژی موازنه سازی داخلی را پیگیری کردند. چرا که دولت ها بر خلاف جهان دو قطبی، در جهان تک قطبی به دلیل درک اختلاف قدرت میان قطب و سایرین مبادرت به اتخاذ استراتژی موازنه سازی داخلی می کنند و این استراتژی به استراتژی اولیه آنها تبدیل می شود. البته این به معنای عدم توجه چینی‌ها به امور بیرونی نبود. (He, 2009) از این زمان چین به افزایش توانایی هایش در ابعاد مختلف اقدام کرد. اما این افزایش توانایی‌ها علاوه برآنکه برای ایالات متحده الزاماتی را به همراه داشته، برای کشورهای همسایه مثل هند نیز بدون الزام نبوده است. برای مثال افزایش قدرت نظامی چین می تواند برای هند الزامات امنیتی داشته است. روابط این کشور با پاکستان نیز برای هند بسیار مهم است. در این پژوهش به تبیین موازنه‌ای که کشورهای آمریکا و هند در برابر چین صورت دادند پرداخته می شود. هدف ما پاسخگویی به این پرسش است که چرا با توجه به اینکه چین در پی موازنه سازی خارجی نبوده ایالات متحده از طریق همکاری با هند در پی موازنه سازی در برابر این کشور بوده است؟ در طول پژوهش این امر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ابتدا اقدامات و عملکرد چین و الزامات آن را برای ایالات متحده بررسی خواهد شد و سپس الزامات آن را برای هند نشان داده می شود. در نهایت روابط ایالات متحده و هند را در این چارچوب مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اقدامات و عملکرد چین و الزامات آن برای آمریکا

بعد از فروپاشی شوروی، رهبران چین با این تصور که جهان چند قطبی است و قدرت آمریکا در حال نزول است، هم به توازن داخلی^۱ و هم به توازن خارجی^۲ دست زدند تا برای برخورد احتمالی در آینده در مقابل آمریکا ایستادگی کنند. از لحاظ داخلی چین اقدام به افزایش ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی داخلی کرد. و از لحاظ خارجی این کشور به اتحادیه‌های نظامی علیه ایالات متحده دست زد. دیپلماسی چندجانبه^۳ و همکاری جویانه چین در دهه ۱۹۹۰ نشان از این امر دارد (He, 2009). «اما بحران کوزوو و آشکار شدن ضعف روسیه در برابر ایالات متحده درک رهبران چینی را تغییر داد و آنها را به تک قطبی بودن نظام بین الملل واقف ساخت. در نتیجه آنها به موازنه سازی داخلی روی آوردند، که البته این امر به معنای کنار گذاشتن امور خارجی نبود» (He, 2009). «در طول دهه های گذشته موفقیت های اقتصادی چین به این کشور اجازه تعقیب نقش گسترده در صحنه بین المللی را داده است. چین هم به عنوان قدرت منطقه‌ای و هم به عنوان قدرت جهانی شناخته شده است» (Economy, 2005). نفوذ چین در منطقه با مخالفت ایالات متحده مواجه است. در واقع ایالات متحده به دلیل منافی که دارد با حضور گسترده چین در آسیا و در کل جهان مخالف است. اما «چین با تصدیق برتری ایالات متحده در حال حاضر هیچ تلاشی برای ایجاد توازن در برابر ایالات متحده نمی‌کند. در واقع ترکیب بندی قدرت جهانی چین را از این کار باز می‌دارد. اختلاف قدرت چین و آمریکا استراتژی موازنه سازی خارجی را برای این کشور غیر عقلانی می‌سازد» (He, 2009).

1 Internal Balancing

2 External Balancing

3 Multilateral Diplomacy

به عقیده بعضی از نویسندگان، چین در پی دستیابی به هژمونی است. اما این نکته را باید مدنظر داشت که «این هدف چین با روابط آن با دولت‌های اصلی و تمایلات هژمونیک و رهبری در تضاد می‌باشد. این دولت‌ها شامل ایالات متحده، روسیه، ژاپن و هند می‌باشند. تمایز میان توانایی‌ها و تمایلات هژمونیک بسیار مهم است. منطقه آسیا نسخه جدید بازی بزرگ، این بار میان چهار بازیگر ایالات متحده، چین، روسیه و ژاپن (و پنج بازیگر اگر هند رانیز در نظر بگیریم) است (Harris, 2006). «نگرانی‌های ایالات متحده در خصوص چین افزایش یافته است» (Jaffe & Solomon, 2005) و البته چین نیز نگران تلاش‌های ایالات متحده در خصوص بزرگنمایی تصویر این کشور به عنوان یک تهدید می‌باشد (Harris, 2006). چین نیز در مورد استراتژی هند در خصوص آسه آن و ژاپن نگران است. در حالی که این کشور تلاش می‌کند روابطش با هند را بهبود بخشد سعی دارد ارتباط خود با پاکستان را نیز حفظ کند.

«ایالات متحده روابط خود را تا حدی به خاطر مبارزه با تروریسم با این کشور گسترش داده اما این امر تا اندازه زیادی به خاطر ممانعت از گسترش نفوذ منطقه ای چین است» (Blackwill, 2005). در واقع هدف اصلی روابط دو جانبه ایالات متحده و هند ایجاد موازنه در برابر چین است، اگرچه همانگونه که ذکر آن رفت بسیاری از اقدامات چین در راستای مقابله با ایالات متحده نبوده است. تجلی این امر را می‌توان در نگاه چین به چندجانبه گرایی مشاهده کرد. چین چندجانبه گرایی را ابزاری برای مقابله با یک جانبه گرایی آمریکا می‌داند اما هیچگاه مستقیماً تمایلی به ایجاد موازنه در برابر این کشور نکرد. در واقع چین می‌داند که هرگونه طرح بلندپروازانه با مقاومت آمریکا مواجه خواهد شد. چرا که آمریکا تقریباً در اکثر نهادهای چندجانبه منطقه دارای نفوذ زیادی می‌باشد.

همچنین چین کاملاً واقف است که هرگونه نقش برتر در نهادهای چند جانبه مستلزم انجام مسئولیت‌ها و ارائه کالاهای عمومی توسط این کشور است (Li & Chen, 2010).

رشد چین در آسیا و در جهان یکی از چالش‌های عمده ایالات متحده خواهد بود. در حال حاضر چین نقش‌های مختلفی را در آسیا در حوزه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک ایفا می‌کند (Shambaugh, 2008). تلاش چین برای نفوذ در آسیای جنوبی به عنوان نیروی محرکه رشد اقتصادی و همگرایی، نفوذ ژاپن و ایالات متحده را احتمالاً به چالش خواهد کشید. در هیچ جای دیگر نفوذ چین به اندازه جنوب آسیا نیست. جنوب آسیا جایی است که دیپلماسی فعال چین در روابط تجاری رو به رشد، درخواست‌های این کشور برای ارتباطات امنیتی گسترده است و امضای موافقت‌نامه‌های گوناگون در زمینه‌های مختلف مثل حفظ محیط زیست، دادوستد دارو و بهداشت عمومی به نمایش گذاشته شده است. بطور کلی این منطقه فعالیت‌ها را هم با شور و اشتیاق و هم همراه وحشت و آشفتگی دیده است. چین با اتخاذ رویکرد سیاست خارجی فعال و غیر تهدیدآمیز - که با منافع اقتصادی و امنیتی منطقه سازگار است - تلاش‌های گسترده‌ای را برای کاهش ترس همسایگان خود بعمل آورده است. دیپلماسی مثبت این کشور موفقیت‌هایی را برای این کشور در ابعاد مختلف بویژه در بعد تجارت داشته است، به گونه‌ای که ممکن است در این حوزه نفوذ ژاپن و آمریکا را در چند سال آینده به چالش بکشد. در بعد امنیت، دیپلماسی چین که برای بازیگران منطقه جذاب است برای ساختار امنیتی منطقه که تحت تسلط ایالات متحده و روابط امنیتی دو جانبه آن است یک چالش محسوب می‌شود. در حوزه امنیتی چین چندین پیشنهاد را در خصوص توسعه

ترتیبات امنیتی جدید بر پایه اصول همکاری و امنیتی چند جانبه و دنبال کردن ترتیبات امنیتی دوجانبه در منطقه ارائه کرده است (Economy, 2005).

نفوذ چین در جنوب آسیا پرسش‌هایی را در ایالات متحده برانگیخته است. عده‌ای که معتقد به تهدیدآمیز بودن نفوذ چین می‌باشند استدلال می‌کنند که چین در این منطقه خواهان دستیابی به هژمونی است و روابط ایالات متحده و چین در این منطقه بازی با حاصل جمع صفر می‌باشد. اینها افزایش حضور چین در این منطقه را به آلمان نازی و ژاپن فاشیست تشبیه می‌کنند. به عبارتی افزایش قدرت چین ضرورتاً برتری ایالات متحده در نظام جهانی را به چالش می‌کشد. اما عده‌ای دیگر از تحلیلگران استدلال می‌کنند که افزایش قدرت و نفوذ چین را می‌توان از طریق ادغام این کشور در هنجارها و ارزشهای بین‌المللی مدیریت کرد، به گونه‌ای که این کشور مدافع وضع موجود در نظام بین‌الملل شود (Economy, 2005). «باید توجه کرد که چین در تلاش برای بیرون راندن آمریکا از آسیا نیست. این کشور خواهان تحلیل بردن و حذف روابط دوجانبه آمریکا در این منطقه نمی‌باشد. توان اقتصادی چین زیاد است اما در مقایسه با اقتصادهای ژاپن و آمریکا کوچک است. قدرت نرم چین قادر به تحت‌الشعاع قرار دادن قدرت آمریکا نیست. اما این نکته لازم به ذکر است که قدرت نظامی فزاینده چین برای ایالات متحده یک چالش محسوب می‌شود و نگرانی‌هایی را برای نیروی نظامی این کشور ایجاد کرده است که در این خصوص آمریکا را مجبور به محدود سازی این کشور می‌کند» (Shambaugh, 2008). قدرت نظامی چین می‌تواند یک معمای امنیتی جدید را در آسیا ایجاد کند: یعنی به موازات افزایش قدرت نظامی این کشور دیگر کشورهای منطقه و جهان از آن برداشتی تهاجمی داشته باشند و در نتیجه به افزایش توانایی‌های نظامی خود اقدام کنند که این امر می‌

تواند ثبات منطقه را بر هم بزند. اگر چه رهبران چین همواره وضع نظامی شان را دفاعی و غیر تهدیدآمیز می دانند (Fravel, 2008). اما نکته ای که لازم به ذکر است این است که چین بعد از بحران کوزوو و آشکار شدن ضعف روسیه - همان طور که ذکر آن رفت - از موازنه سازی علیه ایالات متحده دست برداشت چراکه درک رهبران این کشور نسبت به توزیع قدرت در نظام بین الملل تغییر کرد و آنها به تک قطبی بودن نظام بین الملل و اختلاف قدرت میان قطب مسلط و سایرین پی بردند. دولتها در نظام تک قطبی (یعنی غیرقطب ها) استراتژی موازنه سازی داخلی را در پیش خواهند گرفت. چین نیز از این قاعده مستثنی نبود. البته این امر به معنای چشم پوشیدن این کشور از محیط بیرونی اش نبود (He, 2009). در واقع از نگاه نگارندگان مقاله اقدامات این کشور در سطح بین المللی به معنای تلاش برای تقویت در بعد داخلی بود. در همین راستا تلاش چین برای افزایش قدرت نظامی - اش را می توان برای مقابله با تجزیه طلبی های موجود در این کشور یا درگیری های مرزیش تحلیل کرد.

اقدامات و عملکرد چین و الزامات آن برای هند

عملکرد چین برای کشورهای همسایه نیز دارای الزاماتی است. شاید بتوان گفت هند از کشورهایی است که تاثیر زیادی را از رشد قدرت و نفوذ چین می پذیرد. افزایش قدرت نظامی چین و همچنین رابطه این کشور با پاکستان برای هند بسیار مهم و عاملی تعیین کننده در روابط طرفین است. این مسائل می تواند در نزدیکی هند به ایالات متحده و همکاری با این کشور موثر واقع شود. چراکه از دید نگارندگان این مقاله در این حوزه یعنی مقابله با خطرات احتمالی گسترش نفوذ چین و افزایش قدرت این کشور منافع مشترکی دارند و این امر می تواند میان آنها

اتحادی طبیعی یا اتحادی واقعی شود که به شکل موافقت نامه‌های مختلف تبلور می‌یابد.

هر دو کشور چین و هند در سیاستهایشان یکدیگر را در نظر خواهند گرفت. «چین نگران استراتژی حرکت به سمت ژاپن و آ.سه. آن توسط هند است» (Harris, 2005). پاکستان می‌تواند برای چین نقطه تفوق استراتژیک برخط ساحلی خلیج فارس برای کنترل مسیرهای عرضه نفت از خاورمیانه ایجاد کند (Raman, 2005). البته این نکته را باید متذکر شد که هر دو کشور هند و چین منافعی را در برخی حوزه‌ها دارند. برخی تحلیلگران هندی معتقدند که چین و هند در برخی زمینه‌ها از جمله بوجود آمدن یک پاکستان پروتوق، باثبات و دارای امنیت که پایگاه القاعده و وابستگانش نباشد اشتراک منافع دارند (Mohan, 2011). هر دو کشور اهدافی را در پاکستان دارند که شامل جلوگیری از گسترش و نفوذ افراط‌گرایی، تقویت توسعه اقتصادی در افغانستان و پاکستان، ثبات سیاسی و همبستگی اجتماعی در پاکستان و امنیت دارایی‌های هسته‌ای پاکستان است (V. pant, 2012).

یکی از مسائل مربوط به روابط هند و چین، مسئله پاکستان و روابط چین و پاکستان می‌باشد. هند و پاکستان از دیرباز همواره اختلافاتی را بر سر مسائل مختلف داشته‌اند که بارها منجر به نزاع این دو کشور شده است. یکی از این مسائل اختلاف بر سر کشمیر است. اولین جنگ دو کشور بر سر کشمیر در اکتبر ۱۹۴۷ آغاز شد که با تلاشهای سازمان ملل در ۱۹۴۹ خاتمه یافت. جنگ دوم این دو کشور در سپتامبر ۱۹۶۵ بر سر کشمیر اتفاق افتاد که البته در نهایت با وساطت سازمان ملل با آتش بس خاتمه یافت. به دنبال این آتش بس دو کشور در تاشکند موافقت نامه‌ای را امضا کردند که به موجب آن هر دو کشور سرزمینهایی را که تصرف کرده بودند را به زمان پیش از شروع درگیری باز می‌گردانند و در نتیجه

اوضاع به وضع گذشته بر می‌گشت (Roy-Chaudhury, 2009). البته اختلاف دو کشور فقط به مسئله کشمیر ختم نمی‌شود. پاکستان همیشه از دخالت هند در مسئله بنگلادش شاکی بود که نهایتاً این امر موجب جنگ میان دو کشور در دسامبر ۱۹۷۱ شد که ریشه آن به کمک‌های هند به جدایی بنگلادش برمی‌گشت. همچنین هند و پاکستان بر سر تروریسم نیز با یکدیگر تضاد داشته‌اند. به گونه‌ای که حتی اگر اختلاف دو دولت مقابل یکدیگر خاتمه یابد، حملات تروریستی در دسامبر ۲۰۰۱ و نوامبر ۲۰۰۸ اختلافات را فزونی خواهد بخشید. بعد از حمله تروریستی در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ به پارلمان هند توسط گروه‌های تروریستی پاکستانی، این کشور ضمن سرزنش پاکستان از این کشور در خواست استرداد مجرمین را کرد (Roy_Chandhury, 2009).

در نگاه چینی‌ها یک پاکستان قدرتمند و مستقل از نفوذ هند و وابسته به قدرت نظامی چین عنصری اساسی در حفظ موقعیت چین در برابر هند خواهد بود (Sahgal, 2003). هند تعیین‌کننده‌ترین عامل در سیاست‌های چین و پاکستان در قبال یکدیگر می‌باشد. نقطه عطف روابط چین و پاکستان به بعد از جنگ چین و هند در سال ۱۹۶۲ بر می‌گردد که این دو کشور موافقت‌نامه مرزی را امضا کردند که حاکمیت چین را بر بخش‌هایی از کشمیر به رسمیت می‌شناخت. چین از آن زمان کمک‌های مختلف در ابعاد اقتصادی، نظامی و تکنیکی به پاکستان کرده است. گفتنی است که پاکستان در اوایل دهه ۱۹۷۰ چین را قادر به برقراری ارتباط با غرب و بویژه ایالات متحده کرد. در واقع پاکستان واسطه دیدار سری هنری کسینجر از چین در ۱۹۷۱ بود. همچنین این کشور وسیله برقراری ارتباط چین با جهان اسلام شد (V.pant, 2012). گارور^۱ از روابط هند و چین به وضعیت

معمای امنیت یاد می‌کند. به اعتقاد او هرگونه باز تعریف روابط هند و چین مستلزم مورد توجه قرار دادن عناصر معمای امنیت میان دو کشور است. به اعتقاد او اگر چین نگرانی‌های هند را در خصوص روابطش با پاکستان کاهش ندهد و یا برتری هند در نپال را نپذیرد و هند نیز اگر از سرزمین تبت دست نکشد، روابط دو کشور سطحی خواهد بود و در تحلیل آن باید معمای امنیت را در نظر گرفت (Garver, 2002).

قدرت در جامعه چین خصیصه قوی نظامی دارد، ازین رو مدرنیزاسیون نیروهای مسلح و صنایع نظامی هدفی مهم برای چین بشمار می‌رود. در خصوص قدرت نظامی چین این نکته را باید متذکر شد که این کشور یکی از بزرگترین نیروهای مسلح در جهان را دارا است. همچنین کشور مزبور در حال مدرن کردن نیروی نظامی خویش می‌باشد (Sahgal, 2003). افزایش قدرت چین در بعد نظامی تأثیرات چندبعدی بر دولت‌های منطقه آسیا-پاسفیک خواهد داشت. این امر پیامدهای مستقیم فراوانی را برای همسایگان چین بویژه تایوان، کره، ژاپن، ویتنام، فیلیپین و دیگر دول موجود در آسیای جنوبی و آسیای مرکزی در پی خواهد داشت. حتی ایالات متحده نیز بعد از فروپاشی شوروی و محدود شدن قدرت ژاپن در اتحاد ایالات متحده-ژاپن، چین را به عنوان چالش برانگیزترین دولت در برابر خود می‌داند (Sahgal, 2003). بنابر مفروضات فوق همکاری ایالات متحده و هند و همچنین در نظر گرفتن چین به عنوان عاملی تعیین کننده در روابط دو کشور بسیار طبیعی خواهد بود. در زیر روابط ایالات متحده و هند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

روابط ایالات متحده و هند

روابط این دو کشور تا زمان استقلال هند، بیشتر در بعد تجاری جریان داشت. اختیار قانونی تجارت هند و آمریکا توسط معاهده ۱۷۹۴ میان انگلستان و آمریکا، داده شده بود اما جنگ جهانی دوم نقطه شروع روابط رسمی ایالات متحده آمریکا و هند به شمار می رود. بعد از حمله ژاپن به پرل هاربر در دسامبر ۱۹۴۱، آمریکایی ها از نیاز به کمک و همکاری هند آگاهی یافتند. اهمیت استراتژیک هند به عنوان تکیه گاه عمل بر علیه ژاپن یکی از عوامل اصلی بود که دولت روزولت را مجبور کرد که به مسئله سیاسی هند علاقه نشان دهد. با آن که آمریکا تلاش- های زیادی برای حل مسئله سیاسی هند کرد اما بعد از جنگ جهانی دوم سیاست آمریکا مبنی بر محدود نگاه داشتن کمونیسم و سیاست عدم تعهد هند منبع اصلی اختلاف طرفین شد، عدم پذیرش هند برای الحاق به اتحادهای نظامی حمایت شده توسط آمریکا و اتخاذ ایستارهای متفاوت توسط هند در موقعیت های مختلف بین المللی مثل شناسایی رژیم کمونیست چین، بحران کره، جنگ آمریکا در ویتنام و بحران افغانستان برای رهبران آمریکا کاملاً آزار دهنده بود. در طرف دیگر حمایت آمریکا از پاکستان در موضوع کشمیر در شورای امنیت و اعطای کمک نظامی به پاکستان با هدف کاستن از تهدید کمونیست ها، حمایت از پرتقال در بحران گوا^۱ و حمایت از پاکستان در خصوص موضوع بنگلادش برای رهبران هندی کاملاً خشمگین کننده بود. آمریکا در جنگ هند و پاکستان نیز بسال ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ جانب پاکستان را گرفت (Kumar,2006).

از ۱۹۷۱ به بعد سیاست آمریکا که به عنوان بخشی از محور آمریکا - چین - پاکستان درک می شد محدود نگاه داشتن هند را هدف اصلی خویش قرار داده

است. اما بعد از گذشت زمان هر دو کشور درک واقع بینانه‌تری را در خصوص همکاری‌های استراتژیک پیدا کرده‌اند. عواملی که در این امر دخیل بود شامل مواردی همچون پایان جنگ سرد و ارزیابی دوباره توسط طرفین، آزمایش هسته ای هند در سال ۱۹۹۸، رشد اقتصادی هند، نگاه محتاطانه دو کشور به چین و ... می‌شود (Cohen, 2007). در خصوص علت روابط محدود این دو کشور تا اوایل دهه ۱۹۹۰ استدلالات زیادی می‌شود. دینش سینگ^۱ استدلال می‌کند که مهم‌ترین عامل در این زمینه احتمالاً ناتوانی دو کشور در تشخیص منافع مشترکشان بوده است. به اعتقاد او هر دو کشور تصورات نادرستی از یکدیگر داشته و روابط دوجانبه‌شان را در بطن و در ارتباط با کشورهای ثالث در نظر می‌گرفتند (Singh, 2009). اما باید به تغییر رویکردهای سیاسی هند بعد از دهه ۱۹۹۰ نیز اشاره کرد. هند از این زمان سیاست خارجی خود را بر مبنای عملگرایی بنا نهاد. نمودهای آن را می‌توان در تغییر جهت این کشور از سوسیالیسم به کاپیتالیسم، تاکید بر تجارت و همراهی با فرایندهای جهانی شدن و ترک سیاست جهان سوم گرایی مشاهده کرد (Hathaway, 2003). عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی هند شامل پیگیری استقلال استراتژیک، ایفای نقش در شکل دهی به نظام بین‌الملل، دستیابی به تکنولوژی‌های نوین، ایفای نقش قاره‌ای متناسب و موارد دیگر می‌باشد (Sahni, 2007).

اما اولین نشانه‌های تغییر تفکر در خصوص هند در کاخ سفید زمانی بود که بوش دکترین امنیت ملی جدید را بسال ۲۰۰۲ بیان کرد. در این دکترین، بوش به عواملی که زمینه ساز نزدیکی دو کشور بود اشاره کرد. مهم‌ترین تغییر در تفکر آمریکا زمانی اتفاق افتاد که سینگ، نخست وزیر هند در ژولای ۲۰۰۵ از آمریکا دیدن کرد. در اعلامیه مشترک آمریکا در هند در ژولای ۲۰۰۵، آمریکا هند

را به عنوان یک دولت مستقل با تکنولوژی هسته‌ای پیشرفته دانست. همچنین در این اعلامیه بیان شد که هند و آمریکا برای پایان بخشیدن به تحریم‌های جهانی و آمریکایی علیه هند همکاری خواهند کرد. بوش همچنین شخصاً با کشورهای تولیدکننده هسته‌ای برای پایان بخشیدن به تحریم‌های جهانی آمریکا علیه هند گفتگو کرد (Parthasarathy, 2009).

بوش و مانموهان سینگ در مارس ۲۰۰۶ موافقت‌نامه صلح آمیز هسته‌ای را امضا کردند که شاید آن را بتوان نقطه اوج روابط طرفین دانست. از آغاز ریاست جمهوری اوباما نیز بر خلاف تصور رایج روابط هند و آمریکا در ابعاد مختلف ادامه پیدا کرد و به گونه‌ای تداوم سیاست بوش محسوب می‌شود. اما این نادرست است که سیاست اوباما ادامه تمام و کمال سیاست بوش تلقی شود. دیدار هیلاری کلinton^۱ در ژولای ۲۰۰۹ از هند نشان داد که اجرای موافقت‌نامه هسته‌ای طرفین سرعت خواهد گرفت. در زمان اوباما هیلاری کلinton روابط طرفین را به سطحی که تا به حال در دولت بوش وجود نداشته است، ارتقاء داد. در طول دیدار کلinton اعلام شد که هند و آمریکا گفتگوئی استراتژیک در سطح بالا که به وسیله او و کریشنا^۲ وزیر خارجه هند، هدایت خواهد شد، برگزار خواهند کرد. گفتگوی مزبور بر پایه شش ستون همکاری استراتژیک: انرژی و تغییرات جوی؛ آموزش و توسعه؛ اقتصاد و تجارت؛ کشاورزی؛ علم و تکنولوژی؛ سلامت و ابتکار خواهد بود و هر ستون به وسیله گروه‌های کاری توسعه داده خواهد شد. تعدادی از این ستون‌ها همان ادامه مقوله‌های قبلی در زمان ریاست جمهوری بوش خواهد بود. در واقع بانگاه به عقب در می‌یابیم که بوش و سینگ همکاری هایشان را بر پایه اهدافی استوار ساختند که به وسیله دولت کلinton و دولت

1 Hillary Clinton

2 Krishna

واجبایی مشخص شده بود. به گونه ای مشابه دولت اواما بر پایه موافقت نامه های حاصل شده در طول دوره بوش اقدام خواهد کرد. البته همراه با تغییراتی. (Radha,2009)

اما آینده روابط آمریکا و هند را احتمالاً نوع روابط آمریکا و قدرتهای بزرگ آسیا بویژه چین و ژاپن تعیین می کند. «بوش در استراتژی انتخاباتی خویش اعلام کرد که خواهان تغییر در جهت گیری آمریکا در آسیا است. او می خواست نقش ژاپن را به عنوان متحد اصلی در آسیا تقویت و همکاری استراتژیک کلینتون با چین را رها سازد. دولت بوش، چین را به عنوان یک تهدید در حال ظهور درک کرد و سعی کرد تا ایده رقیب استراتژیک^۱ را جایگزین ایده همکار استراتژیک^۲ کند. چین کشوری است که آمریکایی ها با دیده تردید به آن می نگرند. همچنین این کشور درحوزه های مسائل مشکل آفرین هند قرار می گیرد. هند، چین را به عنوان یک چالشگر استراتژیک عمده می پندارد و این در حالی است که هند و آمریکا در سالهای اخیر منافع مشترکی را در برابر چین توسعه داده اند» (Rajagopalan,2001). اما اختلاف هند و ایالات متحده با چین به این امر خلاصه نمی شود. چین به لحاظ ارزشهای سیاسی نیز با این دو کشور تفاوت زیادی دارد. در حالیکه در چین در حوزه سیاسی ارزشهای کمونیستی وجود دارد، در هند و آمریکا ارزشهای دموکراتیک وجود دارد که این امر نیز می تواند در نزدیکی این دو کشور و مقابله با چین تعیین کننده باشد. بوش در استراتژی امنیت ملی آمریکا در ۲۰۰۲ براین امر تاکید کرد که «آمریکا و هند دو کشور بزرگ دموکرات می باشند و این امر می تواند در نزدیکی این دو کشور به هم کمک کند».

(Parthasarathy,2009). بنابراین چین هم می تواند برای ایالات متحده آمریکا

1 Strategic Competitor
2 Strategic Partner

خطرآفرین باشد و هم برای هند. در نتیجه نزدیکی این دو کشور به یکدیگر و موازنه سازی در برابر آن امری طبیعی خواهد بود.

نتیجه گیری

چین در سالهای اخیر به طور فزاینده ای سعی در افزایش قدرت خویش کرده است. بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، رهبران چین با این درک که جهان در حال چندقطبی شدن است استراتژی چندجانبه گرایی را در پیش گرفته و سعی در مقابله و موازنه سازی در برابر ایالات متحده کردند. اما با پیش آمدن مسئله کوزوو و آشکار شدن ضعف روسیه آنها بر تک قطبی بودن جهان و اختلاف قدرت میان ایالات متحده و سایر کشورهای در نظام بین الملل واقف شدند. در نتیجه آنها از آن زمان به استراتژی موازنه سازی داخلی روی آوردند یعنی سعی کردند خود را از لحاظ داخلی تقویت کنند. اما این امر به معنای غفلت آنها از امور بیرونی نبود. برعکس آنها با دیدی واقع گرایانه و عملگرایانه با بیرون برخورد کردند. نمونه این امر تبادلات مختلفی است که این کشور با اقصی نقاط دنیا برقرار کرده است. اما هیچگاه به دنبال موازنه سازی در برابر قطب برتر نظام بین الملل یعنی ایالات متحده نکرده است. چین در حال حاضر در اکثر نقاط دنیا دارای نفوذ بویژه در بعد اقتصادی است. اما این نفوذ گسترده به مذاق بسیاری از کشورها از جمله ایالات متحده و کشورهای همسایه خوش نخواهد آمد. افزایش قدرت چین این کشور را به یک هژمون در آسیا تبدیل خواهد کرد و این امر به گونه ای طبیعی با مخالفت ایالات متحده روبرو خواهد شد، زیرا این کشور نمی- خواهد قدرتی همسنگ در سایر مناطق دنیا در مقابل خویش ببیند. بدیهی است که هژمون همسنگ می تواند از نفوذ ایالات متحده در آسیا جلوگیری کند. همچنین

افزایش قدرت چین می‌تواند برای هند که در همسایگی این کشور قرار دارد مخاطراتی را ایجاد کند. این دو کشور از دیر باز با هم اختلافات مرزی داشته‌اند که این امر حتی جنگهایی را در طول تاریخ این دو کشور موجب شده است. این دو کشور به لحاظ حوزه نفوذ نیز بایکدیگر اختلاف داشته‌اند. هر دو در پی نفوذ در جنوب آسیا و خاورمیانه می‌باشند. در نتیجه هر دو یکدیگر را به عنوان چالشی در برابر هم می‌بینند. این امر یعنی عدم تمایل ایالات متحده برای تبدیل شدن چین به یک هژمون در منطقه آسیا و همچنین اختلافات چین و هند موجب نزدیکی ایالات متحده و هند شده است. این دو کشور در خصوص جلوگیری از نفوذ چین در آسیا و همچنین سایر مناطق دنیا دارای منفعت مشترک می‌باشند.

منابع

- Blackwill, Robert D., (2005) "The India Imperative", *The National Interest*, 80(Summer): 9_/17
- Economy Elizabeth (2005): "China's Rise in Southeast Asia: implications for the United States", *Journal of Contemporary China*, 14:44, 409-425
- Fravel M. Taylor (2008): "China's Search for Military Power", *The Washington Quarterly*, 31:3, 125-141
- Garver John (2002): "The Security Dilemma in Sino-Indian Relations", *India Review*, 1:4, 1-38
- Harris Stuart (2005): "China's regional policies: How Much Hegemony? , *Australian Journal of International Affairs*, 59:4, 481-492
- Hathaway Robert (2003): "India Transformed: Parsing India's "new" Foreign Policy", *India Review*, 2:4, 1-14
- He Kai (2009): "Dynamic Balancing: China's Balancing Strategies towards the United States", 1949-2005, *Journal of Contemporary China*, 18:58, 113-136
- Jaffe, Greg and Jay Solomon, (2005) "Bush Puts China Back on the Front Burner", *Wall Street Journal*, 3 June.
- Kumar, Radha(2006) "New Potential for US-India Relations Under Obama", *The International Spectator*, 44: 4, 21 — 26

- Li Mingjiang & Chen Gang (2010): "China's Search for a Multilateral World: Dilemmas and Desires", *The International Spectator: Italian Journal of International Affairs*, 45:4, 13-25
- Mearsheimer, Jhon J. (2001). *The Great Powers Politics*. New York;London: W.W.Norton
- Mohan C. Raja (2011), "The Essential Triangle," *Indian Express*, August 5, 2011, <http://www.indianexpress.com/news/the-essential-triangle/827305/>.
- Parthansarthy.G(2009), "Emerging Trends in India-Us Relations", *India Quarterly: a Journal of International Affairs*, 65,(37)373-381
- Rahul Roy-Chaudhury (2009): "India versus Pakistan", *The RUSI Journal*, 154:4, 60-65
- Raman, B.,(2005) 'India Sits Pretty with US and China', *Asia Times Online*, 13 April, B/ www.atimes.com/atimes/South_Asia/GD13Df03.html>/.
- Rajeswari Pillai Rajagopalan (2001): "Indo-US relations in the Bush White House", *Strategic Analysis*, 25:4, 545-556
- Sahni Varun (2007): India's foreign policy: Key Drivers, *South African Journal of International Affairs*, 14:2, 21-35
- Sahgal, Arun (2003): "China's Search for Power and Its Impact on India", *Korean Journal of Defense Analysis*, 15:1, 155-182
- Shambaugh. David (2008): "China's Role in Asia: Implications for the United States", *Korean Journal of Defense Analysis*, 20:4, 295-304
- Singh, Dinesh (2009): "Indo-US Relations", *Strategic Analysis*, 33:6, 931-937.
- V. Pant Harsh (2012): "The Pakistan Thorn in China-India-U.S. Relations", *The Washington Quarterly*, 35:1, 83-95.